



قهرمان مدرسه‌ها

به مناسبت سالروز
شهادت حسین فهمیده
وروز نوجوان

باید با هم متحد باشیم

۱۰

شهر دوست داشتنی من

۱۴

۱۶۶

کوله بیشتی

۱۴۰۲ ۰۸ ۰۳

تیمبره آرستان روزنامه شهردار
روزه کودکان و نوجوانان مشهد
۳ شنبه

سلام شال گردنی

بعد از نام و یاد خدای خوب و عزیزی که فصل های رنگارنگ را برای ما آفرید تا از زندگی لذت ببریم و برای نعمت هایمان او را شکر بگوییم، سلامی به نرمی و گرمی شال گردن در این هوای خنک پاییزی به تک تک آن هایی که همیشه با ما همراه هستند و هر هفته برای خواندن مطالب نشریه تا چهارشنبه روز شماری می کنند. حال و احوالتان چه طور است؟ امیدوارم خوب و سلامت باشید.

خب، بچه های عزیز! بگویید ببینم با این هوای پاییزی چه می کنید. حتما می گوید خودمان را حسابی با کلاه و شال گردن می پوشانیم تا یک وقت سرما نخوریم. آفرین به شما بچه های خوب و دانا که فکر همه چیز را می کنید و نمی گذارید سرما بخورید و خودتان و بقیه را به دردسر بیندازید.

حتما شنیده اید که بزرگ ترها می گویند:

از باد بهار بهره بردار

از باد خزان خودت رانگه دار

این شعر به ما می گوید که باد و نسیم بهاری برای سلامتی خوب است و لازم نیست از آن دوری کنیم اقا باید خود را از باد پاییز بپوشانیم زیرا ممکن است سلامتی مان را از ما بگیرد و بیمار شویم.



فهرست

دفتر لحظه ها/۱
آرزوی خوب/۲
جاوسایی زیبا/۳
قهرمان مدرسه ما/۴
باقهرمانان/۶
سالاد چقدر/۷
سفر به یاد ماندنی/۸
باید با هم متحد باشیم/۱۰
در یک لیوان طبقات رنگی بسازیم/۱۲
زندگی توی نقاشی/۱۳
شهر دوست داشتنی من/۱۴
برایت دعا می کنم/۱۶
چرا ساکتید؟/۱۷

صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجّاد طلوع هاشمی
دبیر ضمانت:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پشتی:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه آرایی:
ملک جمعی
امید باصری

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰

تصویرگر: ایمان صادقی

دفتر لحظه‌ها

از وقتی مادر آن دفتر کوچک زیبای یادداشت را به من هدیه داده، همه اش دلم می‌خواهد هر چیز خوبی به فکر می‌رسد بنویسم.

برای نوشتن، باید حواس جمع بود. می‌آیم یک جای ساکت. تامی خواهم توی آن دفتر کوچک و زیبا فکرهایم را بنویسم، یک صدا از توی دلم می‌گوید: «اگر خط‌خطی کردی و بد شد چی؟ آن وقت باید یک ورقه اش را بکنی و بیندازی دور.» این طوری می‌شود که باز نمی‌توانم بنویسم و

حرف‌های خوبم از ذهنم می‌پرند. نمی‌دانم چه کار باید بکنم. پس پیش مامان می‌روم و می‌گویم: «چی کار کنم تا دفترم قشنگ و سالم بمونه، نمی‌خوام برگه‌هایش را هی بکنم؟» مامان لیخندی می‌زند و می‌گوید: «کاری نداره پسر. اول توی یک برگه نوشته‌های قشنگتو بنویس. بعد که مطمئن شدی، توی دفترچه‌ی یادداشتت پاکنویس کن.»

از راه حلّ مامان خوش حال می‌شوم و روی هوا می‌پریم. بعد هم می‌روم تا یک مطلب قشنگ توی یک برگه بنویسم.



آرزوی خوب

خدای خوب دریا
خدای آب شورش
کمک کن بچه ماهی
نیفتد توی تورش

به دریا رفته آن لنج
کمی ماهی بگیرد
در این فکرم که آخر
از آنجا چی بگیرد

نشستم توی ساحل
ولی چشمم به دریاست
حواسم پیش لنجی ست
که در آن دورترهاست



چی لازم داریم؟

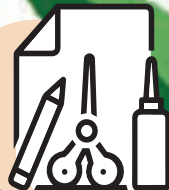
۱. چوب بستنی

۲. قیچی

۳. کارتن

۴. رنگ گواش یا آبرنگ

۵. چسب چوب یا چسب حرارتی



کاردستی



طاهره عرفانی

جاوسایلی زیبا

حتما پرایتان پیش آمده است بعضی از وسایل شخصی کوچکتان را گم کرده باشید. به نظرتان اگر جایی مشخص برای این جورو سایل داشتید، باز هم این مشکل پیش می‌آمد؟ اگر دوست دارید یک جاوسایلی زیبا درست کنید که دیگر دنبال چیزی نگردید، همین حالا دست به کار شوید. تعدادی از چوب بستنی‌ها را یک اندازه برش بزنید. همه را رنگ کنید. در فاصله‌ی خشک شدن چوب بستنی‌های رنگ شده، روی یک کارتن، شکل یک دایره به اندازه‌ی دلخواه خود بکشید و دورش را قیچی کنید. دایره را رنگ کنید. در فاصله‌ی خشک شدن این دایره، به اندازه‌ی دور دایره، یک مستطیل به اندازه‌ی طول چوب بستنی‌ها برش بزنید. حالا روی آن، چوب بستنی‌های رنگ شده را بچسبانید. حالا این قسمت‌ها را به دور دایره بچسبانید. برای زیباتر شدن جاوسایلی خود، آن را با توریانوار تزئین کنید. حالا شما یک جاوسایلی زیبا دارید.

قهرمان مدرسه ما



گاز می زد گفت: «خیلی هم خوب می شه، اونم با تصویر بزرگ شهید فهمیده.» بعد هم ادامه داد: «راستی آقا، تانک هم می کشین تا یاد بگیریم؟ ما نقاشی مون خوب نیست آقا.

احسان که عاشق نقاشی بود و تازه از راه رسیده بود، تا آقای نقاش را دید، با هیجان گفت: «چه جالب! من هم عاشق نقاشی کشیدنم! چه جوری یاد گرفتین؟ کاش من هم بتونم یک روز روی دیوار مدرسه نقاشی بکشم!» آقای نقاش که کارش را شروع کرده بود، همان جور که با رنگ سبز یک گوشه ی لباس شهید را می کشید، گفت: «توی دانشگاه نقاشی خوندم. اونجا یاد گرفتم. تو هم اگر به نقاشی علاقه مندی، می تونی بری دانشگاه هنر و نقاشی بخونی.» بچه ها هنوز کلی سؤال و حرف داشتند بگویند که زنگ خورد و مجبور شدند برگردند سر کلاس. احسان همان جور که پشت سر بقیه سمت کلاس می رفت، پرسید: «تا زنگ آخر تمامش می کنید؟» آقای نقاش فکری کرد و صورتش را با دست رنگی اش خارا ند و گفت: «بله، به امید خدا تموم می شه.» زنگ تفریح بعد، وقتی بچه ها آمدند توی حیاط بیشتر نقاشی کشیده شده بود و زنگ آخر که خورد، دیوار مدرسه حسابی قشنگ شده بود. عکس شهید فهمیده بین یک عالمه گل دیوار را خیلی قشنگ کرده بود. بچه ها همان جور که کوله پشتی هایشان

و روی دیوار نقاشی بکشم.» علی لبخند زنان به مرد نقاش نگاه کرد و گفت: «عجب! پس اگر این جور باشه، فکر کنم عیبی نداشته باشه. حالا روی دیوار چی می کشین؟» مرد نقاش کمی از دیوار فاصله گرفت و از دور نگاهی به خطوط طرح روی دیوار انداخت و گفت: «می خوام تصویر یک دانش آموز شجاع رو روی دیوار بکشم.» علی فکری کرد و گفت: «یعنی کی می تونه باشه؟! نکنه علی لندی رو می خواین بکشین؟ همونی که از توی آتیش یکپو نجات داد اما خودش جونشو از دست داد؟ آره؟!» آقای نقاش عکس کوچکی را که توی دستش داشت به علی نشان داد و گفت: نه، این شهید اوایل جنگه و بچه ی قم. علی تا عکس را دید شناخت و داد زد: «اینکه شهید فهمیده است! عالی می شه.» بچه ها همه با لبخند سرهایشان را تکان دادند. یعنی بله، عالی می شود. سعید همان جور که ساندویچ نان و پنیرش را

روی دیوار خیلی از مدرسه ها پر از نقاشی های قشنگ است. آقای نقاش هم آمده بود تا روی دیوار مدرسه یک نقاشی قشنگ بکشد. زنگ تفریح که خورد، بچه ها دویدند توی حیاط مدرسه. تازه می خواستند مشغول بازی شوند که چشمشان به مردی افتاد که کنار دیوار مدرسه ایستاده بود و یک قلم مو و یک سطل رنگ دستش بود. بچه ها دویدند و دورش جمع شدند. علی داد زد: «سلام آقا، دارین چه کار می کنین؟! آقای مدیر می دونن شما اومدین؟ ناراحت بشن دعوا تون می کنن ها! اگه ما روی دیوار نقاشی بکشیم باید یک لنگه پا کنار حیاط وایسیم.» مرد قلم مو به دست تا این را شنید، برگشت و به علی نگاه کرد و در حالی که لبخند می زد گفت: «چرا دعوا کنه؟ من که کار بی نمی کنم. تازه از خودش اجازه گرفته ام نقاشی کنم. اصلا خودش به من سفارش کار داده و پول هم گرفته ام که بیایم

را روی دوششان می‌انداختند، از آقای نقاش که دیگر کارش تقریباً تمام شده بود، تشکر می‌کردند. آقای نقاش تا بین بچه‌ها چشمش به احسان افتاد، با لبخند او را صدا زد و گفت: «منتظرت بودم. حالا که این قدر نقاشی دوست داری، بیا این آخرین گل گوشه‌ی نقاشی را تو رنگ بزن. فقط مواظب باش لباست

رو رنگی نکنی.» و قلم‌مو را به دست احسان داد. احسان با خوش حالی قلم‌مو را گرفت و با دقت گل کوچک گوشه‌ی نقاشی را رنگ زد، قرمز و قشنگ. با رنگ شدن گل کوچک، کار برق می‌زدند.





بازی موبایلی

با قهرمانان

کدزیرا
اسکن
کنید و برای
رسیدن
به شهر
اسرار آمیز
این بازی،
پابه
ماجرای جالبی
بگذارید.

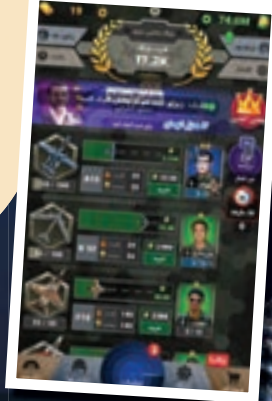
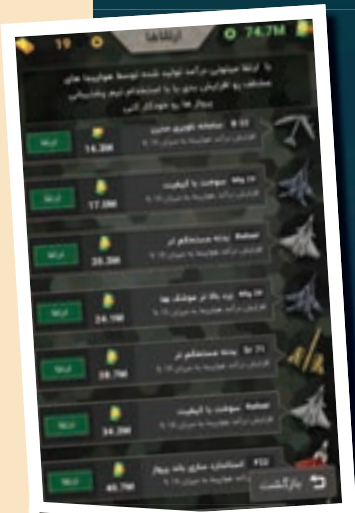


اسکن کنید

سلام به خوانندگان خوب کوله پشتی. این هفته قرار است یک بازی جالب ایرانی را معرفی کنیم. بازی «پایگاه شکاری» یک بازی مدیریتی درباره ی ساخت پایگاه هوایی شماست.

باید حواستان باشد که در این بازی باید هواپیماهای جدید خریداری کنید و خلبان های برجسته ای همچون شهید بابایی، شهید لشکری و ... را به فرماندهی یگان های خود بگذارید و در نهایت، با خریداری ده ها فروند هواپیمای تازه، به مواضع دشمن هجوم ببرید.

توی این بازی پرهیجان، حالت «چالش آنلاین» هم وجود دارد که در آن می توانید با سایر بازیکنان بر سر به دست آوردن قطعات تازه برای ارتقای هواپیماهای خود به رقابت بپردازید. از نکات مثبت این بازی می توانیم به گرافیک جالب، موسیقی هیجان انگیز و بیش از چهل خلبان برجسته ی دفاع مقدس و هم چنین چندین نوع هواپیمای واقعی از جمله «آ-۱۰»، «آراس ۷۲» و ... اشاره کرد که می توانید از آن ها برای حمله به دشمن کمک بگیرید. برای فرماندهی یک یگان هوایی آماده اید؟ همین حالا کدزیرا اسکن کنید!



پایگاه شکاری



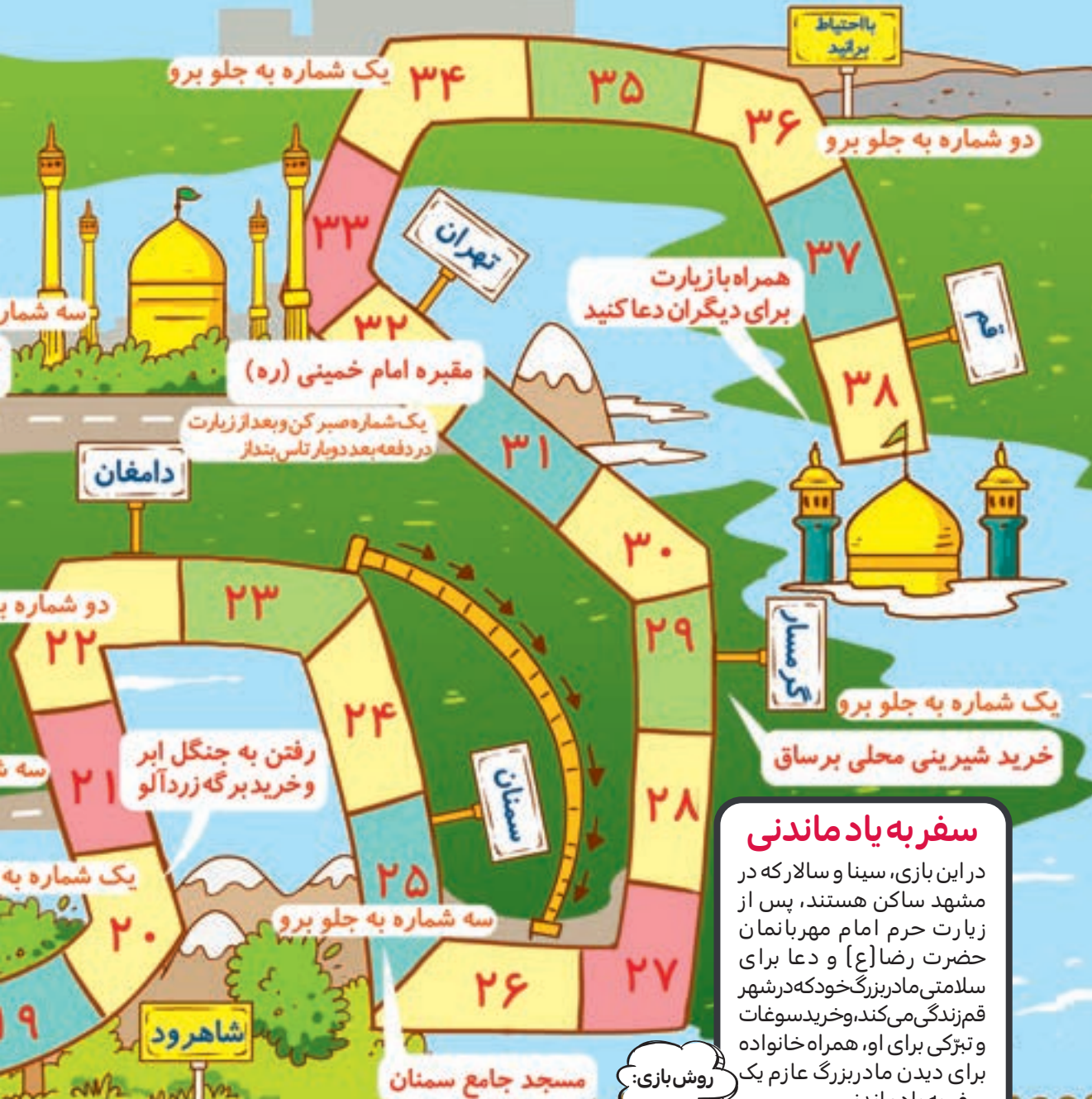
آشپزی

سالاد چغندر

آقاخرسه توی خانه نشسته بود که یکدفعه در زدند. در را که باز کرد، همسایه اش، آقافیله، را دید که برایش یک سبد چغندر آورده بود. او از دیدن چغندرها خیلی خوش حال شد و بعد از تشکر به او گفت: «چغندر هم پر از ویتامینه و هم خیلی برای تصفیه خون خوبه.» او تصمیم گرفت با آن ها سالاد درست کند.

آقاخرسه اول چغندرها را شست و برگ ها را جدا کرد. بعد آن ها را در قابلمه ریخت و با یک لیوان آب گذاشت که بپزد. تخم مرغ را هم آب پز کرد. بعد از اینکه چغندرها نرم شدند و تخم مرغ هم آماده شد، آن ها را کنار گذاشت تا سرد شوند. او چغندر و تخم مرغ را مربعی ریز کرد و آن ها را داخل یک کاسه ریخت. خیارشور را هم خرد کرد و به مواد اضافه کرد. توی کاسه، رنگ های قرمز و سبز و زرد و سفید خیلی قشنگ شده بودند. شکم آقاخرسه به قار و قور افتاد. تندی سس مایونز را هم ریخت روی مواد و آن ها را حسابی مخلوط کرد. سالاد آماده بود! آقاخرسه نشست روی صندلی کنار پنجره و سالادش را نوش جان کرد و به درختان بیرون که برگ هایشان آهسته آهسته می ریخت نگاه کرد و خدا را شکر کرد که دوستان خوبی دارد. او تصمیم گرفت از عسل هایی که در خانه داشت، برای تشکر برای آقافیله ببرد.

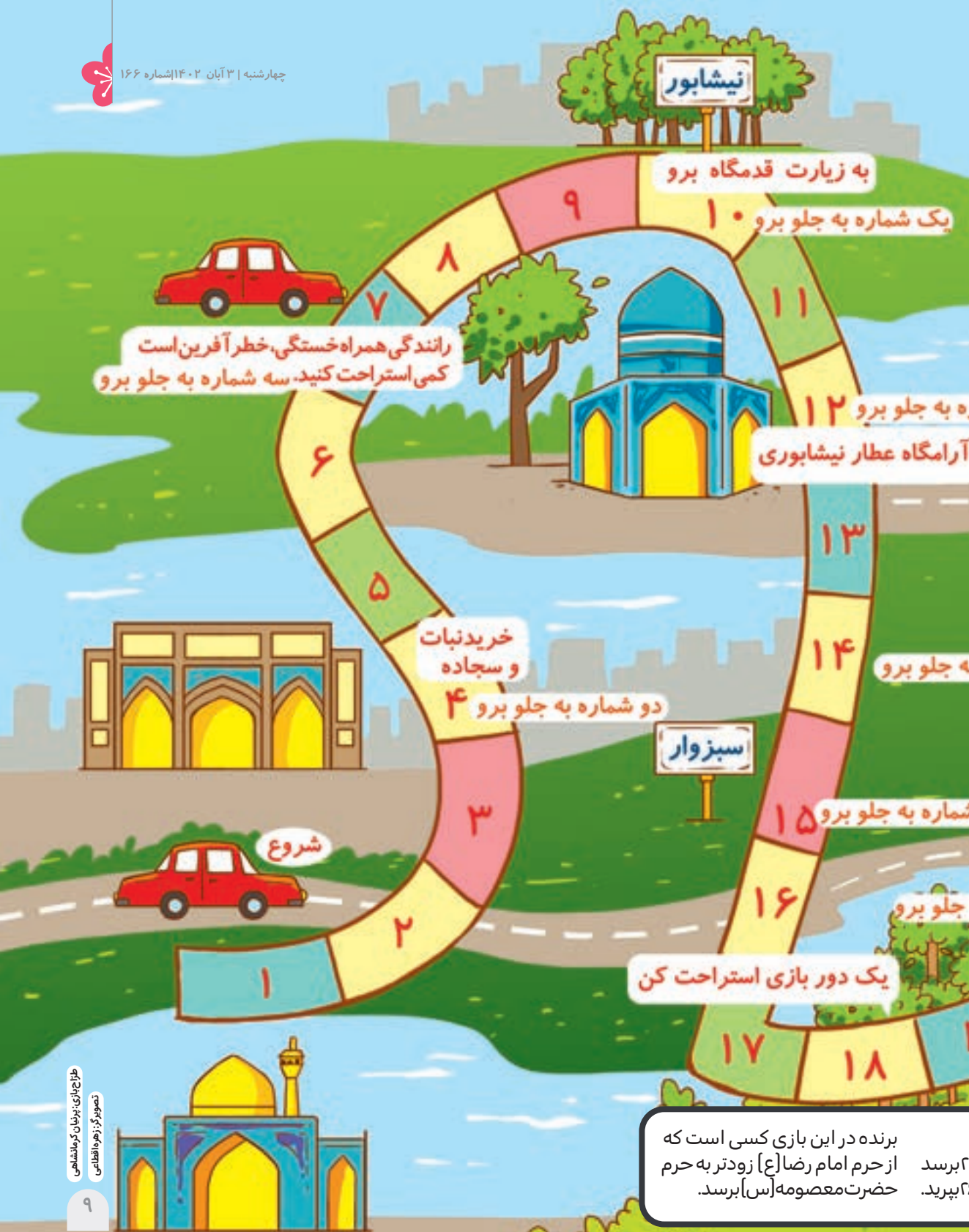




در طول بازی، رسیدن به خانه‌های مشخص شده می‌تواند شما را به تعداد خانه‌های گفته شده به جلو ببرد.

اگر مهره‌ی شما به خانه‌ی ۳ می‌توانید از روی پل به خانه‌ی ۴

این بازی یک بازی دونفره است. برای شروع، تاس پندازید و با آوردن عدد ۶ مهره‌ی خود را وارد بازی کنید.



نیشابور

به زیارت قدمگاه برو

یک شماره به جلو برو ۱۰

رانندگی همراه خستگی، خطر آفرین است
کمی استراحت کنید، سه شماره به جلو برو

به جلو برو ۱۲
آرامگاه عطار نیشابوری

خرید نبات
و سجاده

دو شماره به جلو برو ۴

سبزوار

شماره به جلو برو ۱۵

یک دور بازی استراحت کن

برنده در این بازی کسی است که
از حرم امام رضا [ع] زودتر به حرم
حضرت معصومه [س] برسد.

۲۰ پرسد
۲۰ پیرد.

طراح بازی: پریشان کرمانشاهی
تصویرگر: زهرا افغانی

گفتگو با یک قهرمان بسکتبال:

باید با هم متحد باشیم

ورزش علاوه بر ارمغان سلامتی و شادابی برای ما، در آموزش اصول اخلاقی هم می تواند بسیار اثرگذار باشد، به ویژه ورزش های تیمی که راه پیشروی و پیروزی در رسیدن به هدفی مشترک در کنار گروه را به ما یاد می دهد.

شایان بهرام زاده امسال کلاس هفتم مدرسه ی مرشدیان است و به عنوان عضو یک تیم بسکتبال، تاکنون توانسته است به موفقیت های چشمگیری دست پیدا کند. او ورزش را از پنج سالگی با ورزش ژیمناستیک آغاز کرده است. در یازده سالگی به رشته ی بسکتبال رو آورده و با شوق و علاقه، این ورزش را در این مدت زمان کم در مسیر موفقیت ادامه داده است. گفت و گوی ما با شایان را بخوانید.



افزون تری دنبال کنم. به این ترتیب، با تلاش و پشتکار توانستم با پوشیدن پیراهن شماره ی ۸ به تیم بسکتبال ذوالفقار پیوندم. البته سال ۱۴۰۱ در مسابقات مچ اندازی مقام دوم و امسال هم در مسابقات هندبال بین مدارس مقام اول را کسب کرده ام.

در کل، طعم پیروزی خیلی شیرین است و حس خیلی خوبی به دنبال دارد زیرا می فهمیم که تلاش و زحمات ما بی ثمر نمانده است. به یادماندنی ترین پیروزی ای که تاکنون به دست آورده ام در مسابقه ی بین مدارس نواحی مشهد بود که موفق به کسب پیروزی در بازی فینال شدیم اما در شکست هم کشیده ام، وقتی در برابر تیم تهران که به میزبانی شهر تبریز برگزار شده بود، با اختلاف دو امتیاز، تیم ما باخت. هر چند این شکست پله ای برای پیروزی های بعدی ما ساخت.

شایان جان، از موفقیت های خود در ورزش برایمان می گویی؟

اولین پیروزی خود را وقتی هفت ساله بودم با کسب مدال طلای مسابقات بین باشگاهی ژیمناستیک مشهد تجربه کردم. پس از آن، تیر ۱۴۰۱ در مسابقات بسکتبال آستان قدس مقام نایب قهرمانی را به دست آوردم. سپس در مسابقات بین مدارس استان که بهمن پارسال برگزار شد مقام اول را کسب کردیم که سبب شد به این رشته ی ورزشی علاقه بیشتری پیدا کنم و راهی که در پیش گرفته ام را با تلاش

هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد زیرا تیم تشکیل شده از چند نفر است که باید با هم متحد باشند تا به اهداف خود برسند.

برای آینده چه اهداف و برنامه‌هایی داری؟

دوست دارم یک پزشک موفق شوم و به عنوان یک ورزشکار هم برای ملت خدمت کنم و بتوانم به دیگران این ورزش را آموزش بدهم. به دوستانم هم پیشنهاد می‌کنم در زندگی هدف خود را مشخص کنند و راهنشان را برای رسیدن به آن هدف با تلاش هموار کنند تا به پیروزی دست یابند.

از احساس خود درباره‌ی

پاییز و مدرسه پرایمان بگو.

از آنجا که متولد ماه مهر، اولین ماه پاییز، هستم این فصل را خیلی دوست دارم و تلاش می‌کنم از فرصت حضور در مدرسه به خوبی استفاده کنم تا پله‌های موفقیت را یک‌به‌یک بالا بروم و به اوج خودم برسم. در این راه از پدر و مادر و برادرم، شایگان، و مربی‌های عزیزم، آقایان حامد ذوالفقارزاده و کریمی که مرا تا این پایه راهنمایی و حمایت کرده‌اند قدر دانی می‌کنم.

به نظرت این رشته‌ی ورزشی چه فایده‌هایی دارد؟

در مجموع، ورزش برای بدن مفید است و برای موفقیت در این ورزش باید قدرت و چابکی و دقت هم داشته باشیم، اما در بازه‌ی سنی ما بسکتبال می‌تواند عامل افزایش چابکی و رشد قد و تقویت عضله شود. البته در هر ورزشی ممکن است آسیب دیدگی هم پیش بیاید که من هم تجربه‌اش را داشته‌ام، به طوری که در یکی از مسابقات، سخت مصدوم شده بودم. اما برای شکست تیم حریف، تسلیم درد نشدم. البته من را هم‌ه‌ی دوستانم در این ورزش بالقب «بلدوزر خراسان» می‌شناسند! دوست دارم بسکتبال را تا همیشه و بالاترین سگویی ممکن ادامه دهم و اگر روزی بتوانم در برابر یک بازیکن مطرح دنیا بازی کنم، استغنان کری خواهد بود، زیرا یکی از الگوهای من برای موفقیت‌م در این راه بوده است.

جز ورزش به چه فعالیت‌های دیگری

علاقه‌مندی؟

بیش از هر کاری به درس اهمیّت می‌دهم اما از کودکی به هنر به ویژه نقاشی علاقه‌ی بسیاری داشته‌ام. اما اگر بخواهم درس و ورزشم را کنار هم قرار بدهم اول به تحصیلاتم رسیدگی می‌کنم زیرا دوست دارم زودتر به هدفم برسم و ورزشم را هم در کنار درس ادامه می‌دهم. به مطالعه به ویژه در زمینه‌ی علوم و زیست شناسی هم علاقه دارم و برای آن وقت می‌گذارم.

از ورزش تیمی و حضور در فعالیت گروهی چه

چیزهایی یاد گرفته‌ای؟

می‌دانم هیچ ورزشکاری در یک تیم به تنهایی



در یک لیوان طبقات رنگی بسازیم!



مریم پورحقیقی

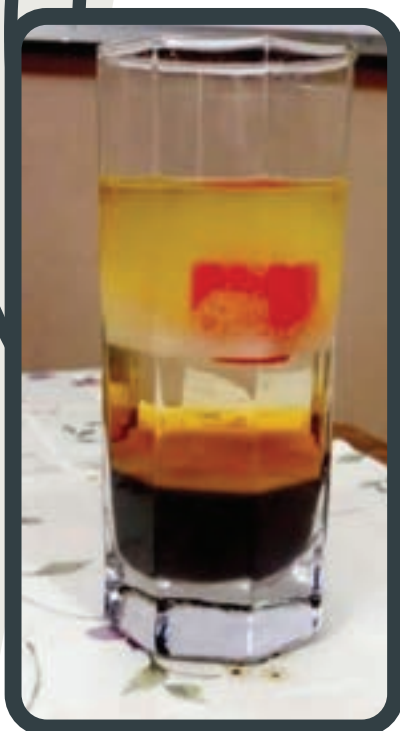
هدف از این آزمایش جالب این است که بدانیم اجسام و مواد با حجم مساوی، جرم یا مقدار ماده‌ی تشکیل دهنده‌ی متفاوتی دارند که نسبت جرم [کیلوگرم] به حجم [متر مکعب] مواد را جرم حجمی یا چگالی می‌نامند.

این آزمایش را می‌توانید با کمک بزرگ‌تره‌هایتان و مواد متفاوتی آزمایش کنید و بر جذابیت آزمایش بیفزایید.

ابتدا مقداری شیرهی انگور یا عسل را در لیوان می‌ریزیم. سپس همان مقدار مایع ظرف‌شویی به لیوان اضافه می‌کنیم. بعد از آن آب را به آرامی و بعد هم روغن به مواد اضافه می‌کنیم.

مشاهده خواهید کرد مواد به همین ترتیب در طبقات رنگی در لیوان قرار می‌گیرند، زیرا موادی که جرم حجمی بیشتری دارند یا به اصطلاح سنگین‌ترند، پایین‌تر قرار می‌گیرند.

برای جذابیت بیشتر آزمایش می‌توانید ترتیب ریختن آب و روغن را عوض کنید. ابتدا روغن و سپس به آرامی آب را اضافه کنید. نتیجه خیلی جالب است. این‌طور نیست؟ یک جسم پلاستیکی یا جسمی کوچک و سبک را انتخاب و در لیوان رها کنید. چه چیزی مشاهده خواهید کرد؟ جسم در لایه طبقات رنگی معلق خواهد ماند. تحقیق کنید اجسام مختلف در بین کدام لایه‌ها معلق می‌مانند. نتیجه بسیار شگفت‌انگیز خواهد بود. لطفاً از این تجربه‌هایتان با گوشی خود فیلم بگیرید و برای سایت کوله‌پشتی بفرستید.



مواد و سایل لازم:

شیره‌ی انگور یا عسل

مایع ظرف‌شویی

آب

روغن

لیوان شیشه‌ای بلند

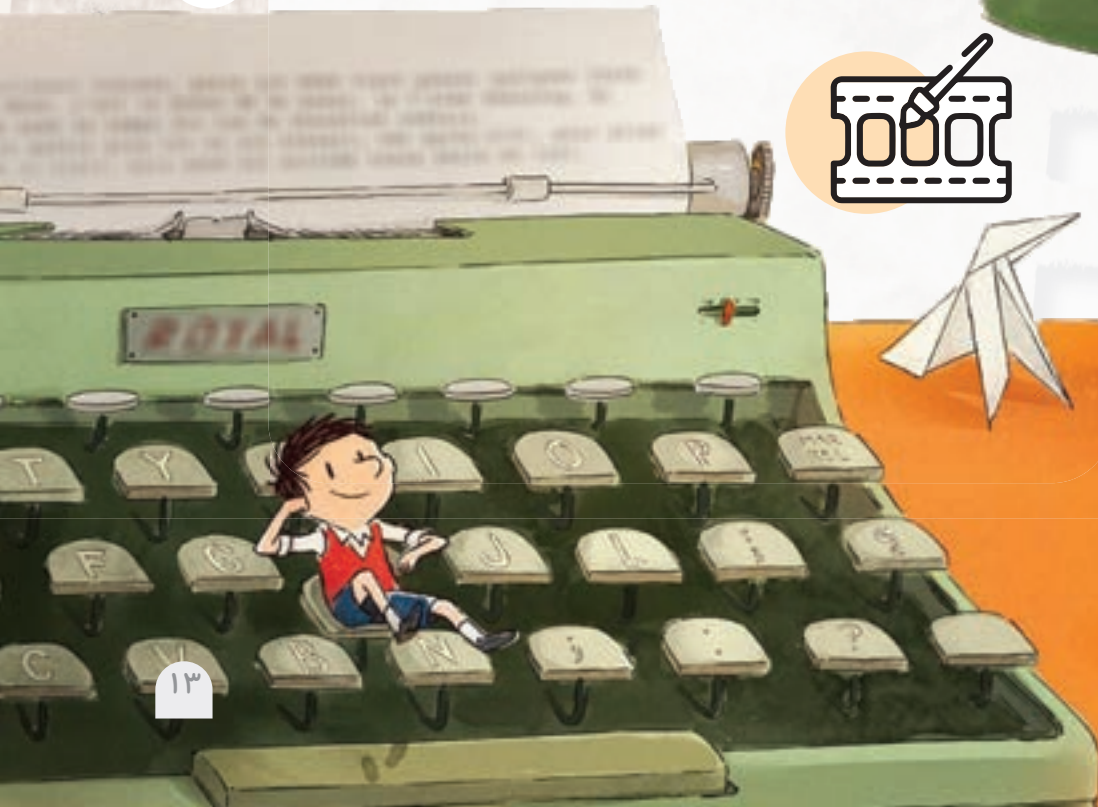
نام انیمیشن:
نیکلاس کوچولوسال انتشار:
۲۰۲۲کارگردان:
آماندین فردونکشور سازنده:
فرانسهژانر:
خانوادگیزمان:
۸۰ دقیقه

زندگی توی نقاشی‌ها

داستان این انیمیشن درباره دنیای شگفت‌انگیز نقاشی‌ها و پسر کوچولویی کنج‌کاو و دوست‌داشتنی به نام نیکو است. نیکلاس که او را نیکو صدا می‌زنند، با همه بچه‌ها فرق دارد. او یک نقاشی است و توی دنیای شگفت‌انگیز نقاشی‌ها زندگی می‌کند!

ماجرای آنجا آغاز می‌شود که یک روز که نیکلاس و دوستانش سرگرم بازی هستند، بدون اینکه متوجه شوند، از کاغذ بیرون می‌آیند و وارد دنیای آدم‌ها می‌شوند. بچه‌ها با آدم‌ها آشنا می‌شوند و خیلی چیزها از این دنیا می‌فهمند مثل دستگاهی که با فشار دادن دکمه‌ها پش کلمه‌ها روی ورقه پیدا می‌شوند. در این کنج‌کاو‌ی‌ها، آن‌ها کارگاهی را که نیکلاس در آن طراحی شده است، پیدا می‌کنند و درباره این دنیا و چطور طراحی شدنش از سازندگان‌شان سؤال می‌پرسند و با چیزهایی جالب آشنا می‌شوند.

ما در این انیمیشن متوجه می‌شویم که می‌شود از زاویه‌های مختلف به زندگی نگاه و مسائل را بررسی کرد. شاید از یک نگاه مسئله خیلی سختی باشد، ولی از نگاه دیگر مسئله آسان‌تر باشد. این انیمیشن برای کودکان هفت تا دوازده ساله مناسب و آموزنده است.



شهر دوست داشتنی من

به مناسبت روز جهانی شهرها بچه های مدرسه دارند یک پوستر درست می کنند. آن ها می خواهند نشان دهند یک شهر دوست داشتنی چه طور شهری است. قرار است مسابقه هم برگزار شود. برای همین، می خواهند پوسترشان خیلی خوب از آب دربیاید.



مرجان اسماعیلی



صادق: اول چندتا پارک بکشیم که توش کلی وسیله ی بازی برای بچه ها باشه. ورودی هاش هم پله داشته باشه، هم سطح شیب دار که صندلی های چرخ دار هم بتونن واردش بشن. میلاد: تو پیاده رو هاش هم جا برای دوچرخه سواری داشته باشه.

۱۴

۲
میلاد:
یه بار بابا بزرگم
توی بیمارستان
بستری بود. می گفت:
آن قدر سروصدا و
بوق ماشین ها زیاد
بوده که اصلا نتونسته
استراحت بکنه.
ماشین ها باید
دوروبر
بیمارستان
بوق نزنن.
صادق: شهر خوب
شهریه که تمیز باشه.
یک بچه بکشیم که داره
آشغال ها رو از روی زمین
برمی داره می ریزه
تو سطل زباله.

۳
رضا: کتاب خونه و کتاب فروشی
هم بذاریم که کلی بچه
داخلشون هست و دارن کتاب
می گیرن.
میلاد: مردم رو بکشیم که هم
موقع رد شدن از خیابون از روی
خط عابر پیاده رد بشن.



۶ رضا: دیگه چی؟

صادق: از همه مهم تر،
یک زمین فوتبال تا
زنگ های ورزش
گل کوچیک بازی کنیم.

۵

رضا: توی مدرسه ش چی باشه؟
میلاد: من دوست دارم مدرسه ها
حیات بزرگ داشته باشن برای زنگ تفریح.

۴

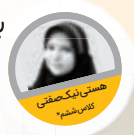
صادق: یک بچه هم بکشیم که داره به یک
آدم پیر کمک می کنه از خیابون رد بشه.

دلنوشته‌هایی برای بچه‌های غزه

برایت دعا می‌کنم

دوست کوچک من، سلام! وقتی دارم این نامه را برای تومی نویسم، اینجا در مشهد باران می‌آید. توی حیاط می‌آیم و دست‌هایم را برای دعا به آسمان بلند می‌کنم و از خدا می‌خواهم که تورا از دست دشمن‌ها نجات دهد. الان هوا سرد است. حتماً تو هم توی این شب‌ها وقتی خانه‌ای نداری خیلی سردت می‌شود. از خدا می‌خواهم سربازان فلسطینی دشمن را شکست دهند و دیگر از صدای انفجار بمب‌ها نترسی.

توی اتاق می‌آیم. شبکه‌ی خبر باز هم تو را توی تلویزیون نشان می‌دهد. توی تلویزیون داشتنی گریه می‌کردی برای برادرت، احمد که شهید شد. برای این همه ظلمی که به تو شد دلم سوخت. گریه کردم اما گریه که دل غمگین تورا آرام نمی‌کند. ای کاش بال داشتم و پرواز می‌کردم و می‌آمدم تورا نجات می‌دادم. توی تلویزیون دیدم که غزه در آتش می‌سوزد. بمب‌های اسرائیلی مثل دهان ازدهای شیطان همه چیز را آتش می‌زد. توی تلویزیون نشان می‌داد که فرماندهان فلسطینی داشتند با موشک‌های هوایی، اسرائیلی‌ها را شکست می‌دادند. من برای همه‌ی فلسطینی‌ها دعا کردم کشورشان را از دست دشمن آزاد کنند.



هانی ال‌کحطیبی
۱۰ ساله



چرا ساکتید؟!



سارا اسیم توروسی
۱۰ ساله، ترکیه

بمباران هرروزه، کوچه و درخت و خیابان‌های خاکسترشده، آسمان پر از آتش و دود، مادران و کودکان زخمی، شب‌های خاموش، مجروحان بی‌درمان و چشم‌های پر از ترس و هراس. دیدن این صحنه‌های پر از وحشت و غم بس نیست؟

می‌خواهم از سازمان‌های جهانی و تمام مردم دنیا بپرسم: بچه‌های غزه چه گناهی داشتند که قربانی شدند و می‌شوند؟ چرا باید در کشور خودشان بی‌خانه باشند، مدرسه‌شان خراب شود و خودشان بمیرند؟ چرا مادران فلسطینی باید بچه‌هایشان بمیرند؟ خودشان بمیرند؟ می‌خواهم از سازمان‌هایی که در دنیا وظیفه‌شان رسیدگی به حقوق بشر است بپرسم: چرا ساکتید؟ واقعا چرا جلو این اتفاق دردناک را نمی‌گیرید؟ آهای، ای سازمان ملل! آهای، ای سازمان حقوق بشر! اصلا برای چه ساخته شده‌اید و از کدام آدم‌ها و از کدام حق‌ها حرف می‌زنید؟ خدایا، از تو می‌خواهم امام زمانمان زودتر بیاید و همه‌ی بدی‌ها را از زمین پاک کند.

امیدوارم سیاهی این رژیم جنایت‌کار هرچه زودتر از دامن سبز زمین پاک شود و کودکان رنج‌کشیده‌ی فلسطین زندگی شاد و بدون ترس را در کنار خانواده‌شان تجربه کنند، زندگی‌ای که در آن، هیچ کودکی نگران آسمان پرموشک و هیچ مادری نگران کشته شدن بچه‌اش نباشد.

